



حرکت امام حسین(ع) از مدینه به سوی مکه معظمه

حرکت امام حسین(ع) از مدینه به سوی مکه معظمه در سال 60 هجری قمری...

حرکت امام حسین(ع) از مدینه به سوی مکه معظمه در سال 60 هجری قمری

پس از آن که معاویه بن ابی سفیان (نخستین خلیفه اموی) در نیمه رجب سال 60 قمری به هلاکت رسید و فرزندش یزید، به خلافت مسلمانان دست یافت، وی و درباریان اموی تلاش زیادی به عمل آورده تا از همه مردم بیعت گیرند.

آنان، مشکل خاصی در گرفتن بیعت از اهالی شام، مصر، عراق و یمن نداشته و تنها دغدغه خاطرشان از حجاز، به ویژه از شهر مقدس مدینه بود. زیرا در این شهر بزرگانی چون عبدالله بن عباس، عبدالله بن جعفر، محمد بن حنیفه، عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر زندگی می کردند، که از جهات گوناگون بر یزید برتری و در رسیدن به مقام حکومت، بر او ترجیح داشتند.

اما در میان مخالفان یزید در مدینه، وجود شخصیت ممتازی چون امام حسین(ع)، همانند خورشید تابان، تمام ستارگان و سیارگان را بی فروغ می نمود و به عنوان تنها یادگار جدش حضرت محمد(ص) و جانشین پدر و برادر مظلومش حسن بن مجتبی(ع)، در رسیدن به مقام خلافت و رهبری مسلمانان، شایسته تر از همه بود و نگاه همگان به سوی او معطوف بود. بدین لحاظ، یزید بیش از همه، از وی واهمه داشت و در صدد تسلیم کردنش برآمد.

یزید در نخستین اقدام خود، نامه ای به ولید بن عتبّه، عامل خود در مدینه نوشت و ضمن یادآوری مرگ معاویه، به وی دستور داد از مخالفان سرشناس مدینه برای وی بیعت بگیرد. نامه وی به این مضمون بود: اما بعد، بدون هیچ گونه نرمش و گذشت، از حسین بن علی(ع)، عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر بیعت بگیر و تابیعت نکردند، دست از آنان برمدار.

به روایتی وی در این نامه متذکر شد: یا ابامحمد! انفذ کتابی الیهم، فمن لم یبیاعک فانفذ الی براسه مع جواب کتابی هذا. والسلام.

یعنی: ای ابومحمد (ولید بن عتبّه)! نامه مرا به آنان ابلاغ کن، پس هر کس بیعت نکرد، سرش را به همراه پاسخ نامه برایم ارسال کن. والسلام.

ولید، پس از دریافت نامه یزید، تلاش زیادی به عمل آورد تا از مخالفان وی به صورت مسالمت آمیز بیعت گیرد، ولیکن تلاش هایش بی نتیجه ماند. زیرا عبدالله بن عمر، مبنای خاص خودش را داشت و می گفت: با کسی باید بیعت کرد که عامه مسلمانان او را پذیرفته باشند و من آخرین نفری هستم که با او بیعت خواهم کرد.

عبدالله بن زبیر، از بیعت امتناع کرد و شبانه به سوی مکه معظمه گریخت و نیروهای حکومتی در پی او روان شده، ولی به وی دست نیافتند.

اما امام حسین(ع) بنا به دعوت ولید، به خانه اش رفت و پس از گفت و گو با یکدیگر، به وی چنین فرمود: ایها الامیر! اتا اهل بیت التّبوءه، و معدن الرّساله، و مختلف الملائکه، بنا فتح الله و بنا ختم الله، و یزید رجل فاسق، شارب الخمر، قاتل النفس المحترمه، معن بالفسق، و مثلی لا یبیاع مثله، ولكن نصب و تصبّحون، و ننظر و ننظرون أیتنا أحق بالخلافه و البیعه؟

یعنی: ای امیر! ما خاندان نبوت و معدن رسالتیم. ماییم که فرشتگان به خانه ما آمد و شد دارند و خداوند متعال رحمت خود را با ما آغاز نمود و با ما نیز به پایان خواهد برد. اما یزید، فردی است فاسق، شراب خوار، خونریز، متجاهر به فسق و شخصی مانند من هرگز با فردی چون او بیعت نخواهد کرد، ولی شما امشب را به صبح برسانید و ما نیز شب را به صبح خواهیم رسانید. شما نیک بنگرید و ما هم تأملی در کار خود می کنیم که کدامیک از ما برای احراز مقام خلافت شایسته تریم؟

امام حسین(ع) از خانه ولید بیرون رفت و در اندیشه اقدامات بعدی خود برآمد. روز بعد، مروان بن حکم که از بازماندگان و بزرگان بنی امیه در مدینه بود، امام حسین(ع) را دید و به وی گفت: می خواهم تو را سفارش کنم و سفارش من این است که با یزید بیعت کن، زیرا این کار برای دنیا و آخرت تو بهتر است.

امام حسین(ع) در پاسخ وی فرمود: انا لله و انا اليه راجعون و علي الاسلام السلام اذ قد بليت الامه براع مثل يزيد و لقد سمعت جدي رسول الله(ص) يقول: الخلافه محرمه علي آل ابي سفيان.

يعني: ما همه از خداییم و به سوي او باز خواهیم گشت. هر گاه امت اسلام به حاکمی مانند یزید مبتلا گردد، باید فاتحه اسلام را خواند. من از جدم رسول خدا(ص) شنیدم که می فرمود: خلافت بر فرزندان ابي سفيان حرام است.

مخالفت امام حسین(ع) با خلافت یزید، به سرعت در میان مردم مدینه منتشر گردید و آنان را در میان دو راه متحیر نمود.

ولید برای اخذ بیعت، مخالفان را تحت فشار قرار داد و تعدادی از معترضان، از جمله عبدالله بن مطیع را بازداشت و زندانی کرد.

اهالی مدینه با پشت گرمی از حمایت های امام حسین(ع)، از رفتار عامل یزید، اظهار ناخشنودی کرده و به صورت آشکار با وی به مخالفت پرداختند و گروهی از معترضان به زندان ولید هجوم آورده و زندانیان را آزاد کردند.

این همان بذر انقلاب و آزادی خواهی است که امام حسین(ع) در آخرین روزهای زندگانی خویش در مدینه، در میان اهالی این شهر افشاند و از همین جا، حکومت سراسر تباهی یزید را نشانه گرفت.

امام حسین(ع) که با درخواست های مکرر ولید و اصرار مروان بن حکم روبرو بود، در صورت باقی ماندن در مدینه، می بایست یکی از دو گزینه را می پذیرفت: یا با یزید بیعت کند و یا مخالفت و سرانجام درگیری و کشته شدن در مدینه، بدون این که به منظور اصلی اش که افشای حکومت غاصبانه یزید و ناحق بودن خلافت امویان بود، دست یابد.

اما آن حضرت، تصمیمی دیگر گرفت و آن عبارت بود از هجرت از مدینه منوره؛ هجرتی بزرگ و سرنوشت ساز که در تاریخ اسلام و نهضت های اسلامی و عدالت خواهی، منزلتی بزرگ و بی مانندی پیدا کرد و شگفتی همگان را برانگیخت.

امام حسین(ع) به خانواده خویش و خاندان امیرمؤمنان(ع) آگاهی داد که قصد خروج از مدینه و هجرت از این شهر مقدس را دارد. به همین جهت تمام خاندان امیرمؤمنان(ع) جز برادرش محمد حنفیه و فرزندان، اعلام آمادگی کرده و برای هجرت و جهاد، در رکاب آن حضرت حضور یافتند.

امام حسین(ع)، در انتهای شب يك شنبه، دو روز مانده به پایان ماه رجب سال 60 قمری، به طور آشکار و به قصد عمره راهی مکه معظمه گردید.

امام حسین(ع) هنگام خروج از مدینه، این آیه شریفه را که در شأن حضرت موسی(ع) به هنگام فرار از ستم فرعونیان نازل شده بود، تلاوت می کرد:

فُحْرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ، قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ؛ پس در حالی که هراسان بود، از شهر بیرون شد و [در آن حال] گفت: پروردگارا! مرا از دست گروه ستم کاران رهایی ببخش.

آن حضرت آیه مزبور را مکرر تلاوت می نمود و از راه عمومی و رسمی میان مدینه و مکه حرکت کرد. گروهی از همراهان عرض کردند: ای پسر رسول خدا(ص)! اگر از راه معروف و شناخته شده نروید و به مانند عبدالله بن زبیر از بیراهه سفر کنید، نیکوتر است و از گزند دشمنان ایمن خواهید بود.

امام حسین(ع) فرمود: لا، و الله لا افارقه حتي يقضي الله ما هو قاض؛ سوگند به خدا نه، من از این راه جدا نمی شوم تا خدا درباره ما آن چه خواسته است حکم نماید.

بدین گونه، آن حضرت به همراه خانواده و همراهان خویش، از مدینه راهی مکه معظمه گردید.